

## دو نوع واقعیت

ناتالی ساروت

N. Sarraute

واصیل و اژه‌هایی بیابد و، بر اساس جهان واقعی، آن جهان ممکن را که جهان اوست بیافریند، آن گاه آثارش می‌توانند شگفتی برانگیزند و مضطرب کنند. اما این آثار هرگز دیمی نیستند. همیشه خوانندگانی هستند که کشفهای نویسنده را در خود بیابند و از آن خود کنند. هیچ دلیلی نیست که روزی رمان نو در نظر عامه خوانندگان به اندازه رمان سنتی، روشن و فهم‌پذیر نشود. آلفن روبرگری به غالباً می‌گوید که در آثارش می‌خواهد میدان فراحی برای تعبیر و تفسیر آزادانه خوانندگان باز بگذارد. در رمان نو - و دشواری رمان نو شاید در همین باشد - نتیجه هرگز مسلم نیست. خواننده باید در ساختن دنیای نویسنده فعالانه شرکت کند. کتاب کم و بیش همان « هزارتویی » است که در آن مسیرهایی به دلخواه خود رسم می‌کنیم. مهم پس معنای (اخلاقی، سیاسی یا فلسفی) قصه نیست؛ مهم لحن و فشردگی و غنای زبان کتاب است، مهم جهانی افسونی است که ما را به درون خود می‌کشد و جریانی است که ما را همراه خود می‌برد.

با اینهمه آیا تعارض میان این دو گرایش ادبی که در فرانسه پس از جنگ بروز کرد آنچنان است که در وهله نخست می‌نماید؟ شاید به زودی پی ببرند که نویسندگان « ملترم » و نویسندگان « رمان نو » از راههای مختلف، هدفی واحد را در نظر دارند. سارتر زمانی می‌گفت: « ادبیات نشان‌دادن و شناساندن جهان است به گونه‌ای تخیلی به اعتبار آنکه متوقع آزادی بشری است. » من به تمام معنی بر این تعریف صحنه می‌گذارم و فقط این را می‌افزایم که نخستین آزادی، چه برای نویسنده و چه برای خواننده، آزادی تخیل است.

نی و مطالعات فرهنگی

علوم انسانی

ما در این جا سخنرانیهای بسیاری شنیدیم و برخی از آنها، خاصه سخنان برنار پنگو و گوئیدو پیوونه، چنان با عقاید من موافق بود که اینک می‌خواهم فقط به چند تذکر کلی بسنده کنم.

ایلیا ارنبورگ به ما گفت که در این سخنرانیها گاهی چنان احساس می‌کرده که گویی به گفتگوی کران آمده است. این احساس کری خاصه آن‌گاه قوت گرفت که سخن از واقعیت به میان آمد، کلمه‌ای که همه پیوسته آن را به کار می‌برند، اما گمان می‌کنم که هیچ کس به فکر نبوده است که نخست مقصود خود را از این کلمه بیان کند.

به نظر من برای نویسنده دو گونه واقعیت هست:

نخست واقعیتی است که در آن زندگی می‌کنند، واقعیتی که همه کس آن را می‌بینند و با نخستین نگاه می‌توان آن را حس کرد، همان واقعیتی که هر کس چون در برابر آن قرار بگیرد می‌تواند آن را ببیند، واقعیتی که یا شناخته شده است یا به آسانی ممکن است شناخته شود، واقعیتی که از مدت‌ها پیش کشف شده، بررسی شده، و به کثرات و مثرات در صورتها و قالبهای معلوم و مشخصی که از زمانهای کهن مورد استفاده و استعمال بوده، درآمده است.

بیان این واقعیت کار روزنامه‌نگار است، از نوع سند و گزارش است. این قلمروی نیست که کوشش خلاقِ رمان‌نویس معطوف به آن شود. واقعیت برای رمان‌نویس چیزی است که هنوز شناخته نیست و بنابراین نمی‌تواند در صورتها و قالبهای مستعمل و شناخته شده درآید و به آفرینش شیوه‌های تازه بیان و شکلهای جدید تعبیر نیاز دارد. پل‌کله<sup>۶</sup> گفته است: «هنر، مرئی را بازگو نمی‌کند، بلکه نامرئی را مرئی می‌کند.»

این نامرئی که هنر آن را مرئی می‌کند چیست؟ چیزی است که تعریفش بسیار دشوار است، چیزی است ساخته شده از عناصر پراکنده که ما وجود آنها را حس می‌زنیم و به طور مبهم احساس می‌کنیم، عناصر بیشکلی که فرسده و بیجان زیر خاک خفته‌اند و در انبوه بی‌پایان امکانات و احتمالات گم شده‌اند، به صورت مواد مذاب درهم جوشیده‌ای درآمده‌اند و زیر قشر مرئی و آشنا و مکرر پنهان‌اند. این عناصر را هنرمند بیرون می‌کشد، گرد هم می‌آورد و از آن الگویی می‌سازد که همان اثر هنری وادبی است.

بسیار اتفاق افتاده است و باز هم می‌افتد که آثار ادبی گرانقدر و با ارزش و واقعیت‌مرئی تکیه‌کنند و پنهان‌کارشان بر مسائل اجتماعی و سیاسی و اخلاقی باشد (مسائلی که در فلان لحظه معین تاریخی برانگیخته و نیروهای جامعه است) و بر اساس این مسائل آشکار و معلوم به واقعیت پنهان و نامعلومی برسند. ادبیات معروف به «ملترزم» آثار اصیل و ارزنده‌ای داشته است و باز هم خواهد داشت.

اما هیچ شور و شوق اخلاقی، هیچ غایت و غرضی هراسناکه والا و شریف باشد نمی‌تواند نویسنده‌ای را ملزم به نوشتن آثار ملترزم کند. در این قلمرو، کاملترین آزادی و جامعترین اختیار بنیته گویی شرط لازم و واجب کار است. اراده را در این جا هیچ قدرت و اختیاری نیست. سزان<sup>۷</sup>

۵ - Guido Piovene، نویسنده ایتالیایی و یکی

از شرکت‌کنندگان در مجمع لنینگراد - م.

۶ - P. Klee، نقاش آلمانی (۱۸۹۷-۱۹۴۰) - م.

۷ - Cézanne، نقاش فرانسوی در قرن نوزدهم

(۱۸۳۹ - ۱۹۰۶) - م.

می گفت: «هنر بدریسه‌های وجود، به منبع ناملموس احساسات دست می‌یازد.»

نویسنده در برابر این واقعیت ناشناخته یکه و تنهاست، زیرا احساس می‌کند که نخستین کسی است که آن را می‌بیند. در این جا، چنانکه تیبوردی می‌گفت، شك و تردید بر او می‌تازد. هیچ‌کس نمی‌تواند راهنمای او شود، او را یاری دهد. تنها خود او داور صورتهائی است که باید خلق کند تا بتواند این واقعیت را، که واقعیت اوست، باز نماید.

چون سرانجام موفق شود تا این واقعیت را که هیچ‌کس جز او دریافته است در قالبی به فراخور آن جای دهد، طبیعی است که این قالب نه تنها آنآ مقبول همه‌کس قرار نمی‌گیرد بلکه مقاومتها و مخالفتهایی هم برمی‌انگیزد. زیرا واقعیت مرئی و روزمره که گرد ما را گرفته است چون حجاب رمذعی میان ما و این واقعیت جدید حایل می‌شود. هر يك از ما بیدرنك می‌کوشد تا این جسم خارجی و مزاحم و شاید مضر را که به این واقعیت راحت و مأنوس راه یافته است (وما در آن خوش نیستیم) از میان بردارد. این جسم خارجی و مزاحم چون پدیدار شود بی‌شاهت به میکروبی نیست که به مجرد نفوذ در جسم، گلبولهای سفید آن را نابود می‌کند.

يك اثر نو - یعنی مرئی‌کننده و واقعیتی که تا قبل از این اثر نامرئی بوده است - با چه وسایلی می‌تواند این مقاومت را درهم شکند؟ مسلماً با این وسیله که در جستجو و پژوهش خود هر چه بیشتر با فشاری کند تا به اعماق برسد. نویسنده در این راه نباید مماشات و مدارا کند. بودلرمی‌گفت که نیروی تهاجمی نویسنده باید بزرگتر از نیروی مقاومت میلیونها نفر باشد.

آثار نویسندگان بزرگ گذشته به ما نشان داده است که اینسان با چه شهامتی، با چه لجاجتی، پژوهشهای خود را دنبال کرده‌اند. همین تعقیب لجوجانه و واقعیت ناشناخته است که به آنان توانایی داده است تا آنرا بپذیرانند و به کرسی بنشانند و آنان را واداشته است تا قراردادهای صورتهای مستعمل را، که میان آنان و این واقعیت جدید حایل است به کنار بزنند و صورتهای تازه‌ای برای استفاده شخصی خود بیافرینند. همین شهامت، همین جسارت است که ضامن بقا و دوام آثار آنان است. زیرا چون واقعیتی که نخستین بار آنان کشف کرده و شرح داده‌اند، پس از گذشت زمان، واقعیتی شناخته و مرئی شد ناچار قالبی که این واقعیت در آن ریخته شده است برای همیشه آن قوت و قدرت عضلانی را، آن سرزندگی و شادابی اسلوب بیان را (که نخستین بار به مدع آنها بخش دست نخورده‌ای از جهان نامرئی برای ما مرئی شده است) حفظ خواهد کرد.

بدین گونه، در ادبیات جنبش مداومی است که از مرئی به نامرئی، از عیان به نهان، از شناخته به ناشناخته می‌رود، و آن تغییر مداوم صورتهای قالبهاست. واقعیت نامرئی بخشی از واقعیت مرئی می‌شود و، از سوی دیگر، پژوهشهای جدیدی به کشف واقعیتهای تازه و بازهم ناشناخته‌ای منتهی می‌شوند. این جنبش چنان طبیعی، چنان لازم، چنان مداوم است که گفته‌اند: سنت هنر و ادبیات مبارزه یا سنت است.

در این مجلس درباره «رمان نو» سخنها گفته شد. در زیر این نام، نویسندگانی را گرد می‌آورند که با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. مثلاً هیچ چیز متفاوت‌تر از آثار آلن روب‌گری به و آثار خود من نیست. با اینهمه آنچه موجب پیوند ماست رفتار و تلقی مشترکی است که نسبت به ادبیات گذشته داریم.

وجه مشترك ما اعتقاد به لزوم این تغییر مداوم صورتها و به آزادی کامل برای انتخاب آنهاست، و آگاهی به اینکه در ربع اول این قرن، انقلابی حقیقی در ادبیات حادث شده است و آن مردان انقلاب، منی مارسل پروست و جیمز جویس و فرانتز کافکا، راه رمان امروز را گشوده اند و دیگر این جنبش را بازگشتی نیست.

عجیب و عبرت انگیز است که منتقدان سنت پرست هرگونه نفوذ و تأثیری را که از این نویسندگان سرچشمه می گرفت و هرگونه استعمال صورتهایی را که از صورتهای مکشوف و مخلوق آنان منشعب می شد طرد می کردند. و حال آنکه صورتهای رمان قرن نوزدهم و حتی هیجدهم بی چون و چرا پذیرفته می شد، گویی واقعیتی که این صورتهای اخیر آشکار می کردند چنان با واقعیت شناخته شده در آمیخته یکسان شده بود که حالت طبیعی ثانوی یا بهتر بگویم تنها طبیعت حقیقی و تنها واقعیت ممکن را یافته بود، و گویی صورتهایی که برای بیان این واقعیت به کار می رفت تعبیری کاملاً طبیعی و تنها شکل ممکن برای بیان واقعیت بود.

لزوم این تغییر مداوم واقعیت و بنابراین لزوم تغییر مداوم صورتهایی را که وسیله بیان این واقعیت است درک می کنند با مشکلات دیگری سروکار دارند. این جا توده های وسیع خوانندگان بی تاب و چشم به راه از آنها انتظار دارند تا غذای روحشان را تهیه بینند و نویسندگان نسبت به این انبوه خوانندگان خود را موظف و متعهد می دانند و از فکر اینکه میان خود و آنها ایجاد فاصله و افتراق کنند و آثارشان از قدرت فهم آنها به دور باشد احساس گسیختگی و پریشانی خواهند کرد.

با اینهمه از آنجا که پیشرفت این خوانندگان بیشمار، سریع و حساسیتشان شدید بوده است (مگر آکسیونوف<sup>۱</sup> به مانگفت که در قطار راه آهن زیرزمینی ده دوازده تن از جوانان را دیده است که مشغول خواندن آخرین داستان ترجمه شده از فاکتور بوده اند؟) جای آن است که ببینیم آن دسته از نویسندگان که در طریق پژوهشهای تازه می کوشند نباید مدت درازی منتظر بمانند تا بتوانند به میلیونها تن خواننده این سرزمین، جزئی از اجزاء یا سهم فراوانی از این واقعیت ناشناخته را عرضه کنند.

ترجمه ابوالحسن نجفی

برای دوستان من و خود من، کوششهایی که علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کرده ایم - زیرا جای آن نیست که از دست آورده هایمان سخن بگوئیم؛ در این مورد ما داور نیستیم، بلکه فقط می توانیم درباره جهت کوششهایمان حکم کنیم - مستلزم فداکاری بزرگی نبوده است. زیرا هنگامی که ما به کار نوشتن پرداختیم می دانستیم که آثار ما، دارای هر ارزشی که باشد، فقط به نظر قلبی از خوانندگان خواهد رسید. ما می دانستیم که کسانی که دوست داریم آثارمان را برای آنها بنویسیم هرگز کتاب نمی خوانند.

اما آن عده از نویسندگان شوروی که کاملاً

۱ - Aksionov - نویسنده شوروی، از شرکت -

کنندگان در مجمع لنینگراد - م -